



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت چهارصد و شصت و یکم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۰ گنج حضور، بخش دوم

ناز کردن خوش تر آید از شکر
لیک کم خایش، که دارد صد خطر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

اگر چه ناز کردن و حس بی نیازی از خدا و بلند شدن با فکرهای همانیده، اینکه من می دانم و نیازی به خرد زندگی، تسلیم و فضاگشایی ندارم، برای من ذهنی از شکر هم شیرین تر است، اما این ناز را کنار بگذار؛ زیرا خطرات زیادی دارد و سبب درد می شود.

ایمن آبادست آن راه نیاز
ترک نازش گیر و با آن ره بساز

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۵۴۵

راه نیازمندی به خدا، فضاگشایی و برخورداری از خرد، امنیت، قدرت، آرامش و هدایت زندگی، ایمن و آبادان کننده است و درون و بیرون ما را زیبا می کند. پس تا جایی که مقدور است ناز کردن، بلند شدن با عقل من ذهنی و حس بی نیازی از خدا را ترک کن، صادقانه با سختی راه فضاگشایی بساز و با درد هشیارانه مرکز را عدم نگه دار.

حاکم است و یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ
او زِ عَيْنِ دَرْدِ اَنْگِيزِد دَوَا

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۱۹

زیرا خداوند، حاکم و فرمانروای جهان است و او هرچه خواهد همان کند؛ به فکر، تقاضا و میل ما، آن چیزی که با من ذهنی می خواهیم و از طریق همانیدگی ها دعا می کنیم توجهی ندارد، چنان که اگر فضا را باز کنیم؛ از ذات درد یعنی اتفاق این لحظه و آن چیزی که ذهن ما را مشغول کرده است، دوا و درمان می آفریند.

اگر ما حاکم بودن خدا را قبول داشته باشیم در مقابل اتفاق این لحظه مقاومت و قضاوت نکرده و صرف نظر از تقلید از دیگران، می‌دانیم که مقصود آمدن ما به این جهان، طلب زندگی و زنده شدن به خداست و خودمان را با دیگران مقایسه نکرده، به مخالفت‌های آنها گوش نمی‌دهیم و فقط فضا را باز می‌کنیم.

قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۰
 «قَالَ رَبِّ اُنِّى يَكُون لى غَلامٍ وَقَدْ بَلَغَنِى الْكِبَرُ وَاْمْرَأَتى عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكِ اللّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»

«گفت: ای پروردگار من، چگونه مرا پسری باشد، در حالی که به پیری رسیده‌ام و زنم ناز است؟ [چگونه زندگی می‌تواند از این من‌ذهنی پیر من، متولد شود؟] گفت: بدان سان که خدا هر چه بخواهد می‌کند.» یعنی خداوند هر چه بخواهد، می‌کند و مطابق میل من‌ذهنی ما رفتار نمی‌کند. در هر سنی و هر لحظه‌ای که ما انتخاب کنیم، ما را به عنوان زندگی زنده از مرده من‌ذهنی، می‌تواند بزایاند.

گفت پیغمبر که: بر رزق ای فتا
در فرو بسته‌ست و بر در قفل‌ها

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۵

ای انسان، پیامبر فرموده است: در رزق و روزی حضور شما که از فضای یکتایی می‌آید، بسته شده و بر آن قفل‌هایی زده شده‌است.

جنبش و آمد شد ما و اکتساب
هست مفتاحی بر آن قفل و حجاب

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۶

تلاش، جنبش، حرکت و اقدام ما یعنی تسلیم، فضاگشایی، مطالعه مولانا، شوخی گرفتن اتفاقات، عدم مقاومت و قضاوت، فکر و عمل بر حسب زندگی و به‌دست آوردن اطلاعات و خرد زندگی، کلید گشایش آن قفل و پرده، در زمینه رزق مادی و معنوی است.

بی کلید، این در گشادن راه نیست
بی طلب، نان سنتِ الله نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۷

بدون کلید جنبش، فضاگشایی، حرکت و حداکثر سعی و تلاش این در روزی، در من ذهنی باز نمی شود و شیوه
خداوند این نیست که بدون طلب و تکاپوی بنده به او نان یعنی فضای گشوده شده، شراب زندگی و یا هر چیز
مادی و معنوی بدهد.

دایه و مادر بهانه جو بود
تا که کی آن طفل او گریان شود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۲

دایه و مادر منتظرند و دنبال بهانه می‌گردند که ببینند طفل چه موقع به گریه می‌افتد تا به او شیر بدهند.

طفل حاجات شما را آفرید
تا بنالید و شود شیرش پدید

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۳

خداوند طفل نیازمندی‌های شما مثل فضاگشایی، طلب، شادی بی‌سبب، بی‌نیازی از جهان، نمی‌دانم، رهایی از من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را خلق کرد تا شما بنالید و شیر فضل و لطف الهی و نیروی شفا دهندگی او پدیدار شود.

گفت: اُدْعُوا اللَّهَ، بی‌زاری مباش
تا بجوشد شیرهای مهرهاش

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۴

خداوند فرمود: «خدا را بخوانید» یعنی فضا را بگشا و به خدا زنده شو، زاری و گریه را فراموش نکن. در حالت مقاومت و قضاوت صفر و عذرخواهی باش تا شیرهای مهر خداوند بجوشد.

هُوِی هُوِی باد و شیرافشان ابر
در غمِ مآند، یک ساعت تو صبر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۵

صدای باد و بارش ابر، یعنی باد عدم، دم خدا، نسیم ایزدی و نیروی شفا بخش زندگی به فکر ما انسان‌ها هستند، خداوند هر لحظه می‌خواهد با گرم خود به ما کمک کند؛ پس مدتی صبر کن و فضا را بگشا.

آب شیرین چون نبیند مرغ کور
چون نگردد گرد چشمه آب شور؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۳

پرنده‌ای که کور است و آب شیرین را نمی‌بیند چرا اطراف چشمه آب شور چرخ نزند؟ یعنی اگر به انسانی که من ذهنی دارد و زندگی اش پر از درد، مانع، مسئله و دشمن است، بگوییم: این انرژی بد و مخربی که از من ذهنی و همانیدگی‌ها می‌گیری آب شور و کثیف است و چهار بعد تو را خراب می‌کند، بیا فضا را باز کن و از زندگی شراب بگیر، این سخنان را نمی‌فهمد.

مرغ، کاب شور باشد مسکنش
او چه داند جای آب روشنش؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۷۲۴

مثلا مرغی که مسکنش در آب شور باشد و دائماً منقارش را در آب شور فرو می‌کند، او چه می‌داند که جای آب روشن و شیرین کجاست؟ به عبارت دیگر، کسی که در ذهن و با دردهایی مثل حسادت، رنجش، کینه، ترس، نگرانی و... زندگی کرده و از طریق همانیدگی‌ها دیده باشد، جای آب روشن و شیرین، فضای گشوده شده را از کجا می‌شناسد؟

ای که اندر چشمه شور است جات
تو چه دانی شط و جیحون و فرات؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۷۲۵

ای کسی که جایگاه تو در چشمه آب شور، انرژی مسموم کننده، فضای محدودیت و درد من ذهنی است، تو چه می دانی که شط و جیحون و فرات، یعنی آن فضای گشوده شده، شادی بی سبب و زنده شدن به بی نهایت خدا چیست؟

ای تو نارسته ازین فانی رباط
تو چه دانی محو و سگر و انبساط؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۷۲۶

-رباط: خانه، منظور از ترکیب فانی رباط، همین دنیای فانی است.

-محو: مراد زدودن اوصاف بشری است.

–سُکْر: مستی

ای کسی که از این کاروانسرای فانی ذهن و همانیدگی‌ها آزاد نشده‌ای، تو چه می‌دانی که محو یعنی انداختن همانیدگی‌ها و مستی شراب ایزدی و فضاگشایی چیست؟ به عبارت دیگر، کسی که در خداوند محو شده و مست عشق او می‌شود، غرور من‌ذهنی و همانیدگی با چیزهای این جهانی را انداخته و با فضاگشایی شراب عشق ایزدی را می‌گیرد و این مبارک و شادی‌آور است.

چشمِ بد را چشمِ نیکویت، شها
مات و مُستأصل کند نِعَمَ الدّوا

–مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۰۶

–مُستأصل: ریشه کن شده، از بیخ و بن برکنده شده.
–نِعَمَ الدّواء: نگو دارویی است.

خداوندا، این چشمِ نیکوی عدم تو، دوای چشمِ بد من‌ذهنی من است، وقتی من فضا را باز می‌کنم و با چشم تو می‌بینم چشمِ بد من مات، درمانده و ریشه کن شده و این بهترین دارو است.

بل ز چشمت کیمیاها می رسد
چشم بد را چشم نیکو می کند

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۰۷

اگر من فضا را باز کنم، حتی از چشمانِ عدم تو کیمیا، دارو و تبدیل کننده‌هایی بوجود می‌آید که چشم بد من ذهنی مرا که از طریق همانیدگی‌ها می‌بیند، به چشم نیکوی عدم مبدل می‌سازد و من دیگر با چشم تو می‌بینم. تا زمانی که ما از طریق همانیدگی‌ها می‌بینیم، بهتر است به آموزش‌های مولانا گوش دهیم و آگاهانه بگوییم که من ذهنی، عقل جزوی و چشم بد و غلط‌بین داریم و اگر مردم به دید غلط ما اعتراض می‌کنند، به جای واکنش نشان دادن، روی خودمان کار کرده و تغییر کنیم.

کاغ کاغ و نعره زاغ سیاه
دایماً باشد به دنیا عمر خواه

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۷

قار قار کلاغ و نعره‌هایش، یعنی هیاهو و سر و صدای من‌ذهنی برای این است که همیشه در دنیای ذهن عمری دراز و طولانی می‌خواهد، چرا که فکر می‌کند در زمان آینده با بدست آوردن همانیدگی‌ها به زندگی می‌رسد.

همچو ابلیس از خدای پاک فرد
تا قیامت عمرِ تن درخواست کرد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۸

زاغ مانند شیطان از خداوند پاکِ یکتا تا روز قیامت فرصت خواست و برای خود عمر درازی را درخواست کرد.

گفت: انظرنی الی پوم الجزا
کاشکی گفتی که: تَبْنَا رَبَّنَا

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۹

ابلیس گفت مرا تا روز قیامت مهلت ده، ای کاش به جای این درخواست می‌گفت: پروردگارا توبه کردم، به عبارتی ما باید به خداوند بگوییم که ما فهمیده‌ایم دیدن از طریق همانیدگی‌ها و ستیزه با قانون قضا و کن‌فکان، فایده‌ای ندارد پس توبه کرده با فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها به سوی تو باز می‌گردیم و از جنس تو می‌شویم. قیامت برای ما زنده شدن به خداست که این لحظه باید صورت بگیرد. اگر کسی این لحظه نمی‌خواهد به خدا زنده شود و زندگی در من‌ذهنی را ادامه دهد؛ بنابراین راه شیطان را می‌رود.

—قرآن کریم، سوره ص (۳۸)، آیه ۷۹
—«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُونَ.»

«گفت: ای پروردگار من، مرا تا روزی که از نو زنده شوند مهلت ده» تا وقتی که ما دوباره از نو، زنده شویم، شیطان، نیروی همانیدگی جهان با ما کار دارد و تخریب ایجاد می‌کند ولی وقتی به خدا زنده شویم دیگر دست از سر ما برمی‌دارد.

عُمَرُ بِي تَوْبَةٍ، هَمَّه جَان كَنْدَن اَسْت
مَرگِ حَاضِرِ غَايِبِ اَز حَقِّ بُوْدَن اَسْت

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۰

عمر و زندگی کردن، بدون توبه، یعنی بدون بازگشت از زمان مجازی گذشته و آینده در من ذهنی و دیدن از طریق اجسام و همانیدگی‌ها، سراسر عذاب و جان کندن است. مرگ حاضر یعنی مردن در قبر ذهن معادل با غایب و دور بودن از خداوند است، یعنی این لحظه ما به صورت هشیاری ناظر به جهان نگاه نکرده و به او زنده نیستیم.

عَمْر و مَرگِ اَیْنِ هَر دُو بِا حَقِّ خَوْش بُوْد
بِی خِدا اَبِ حَیَاتِ اَتَشِ بُوْد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۱

زندگی کردن و مُردن به من‌ذهنی وقتی مطلوب و دلنشین می‌شود که هر لحظه مرکز انسان عدم شده، با خدا یکی شود. بدون خدا، با فضا‌بندی، نگه داشتن من‌ذهنی و دیدن از طریق همانیدگی‌ها، آب حیات هم تبدیل به آتش درد می‌شود. به عبارتی وقتی مرکز ما پر از همانیدگی‌هاست هر چیزی را که من‌ذهنی ما به صورت آب نشان می‌دهد، درد است و آتش این درد ما را خواهد سوزاند.

آن هم از تأثیر لعنت بود که
در چنان حضرت همی شد عمر جو

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۲

هر کسی که من‌ذهنی داشته باشد و از طریق همانیدگی ببیند مورد لعنت خداوند قرار می‌گیرد و این هم از تأثیر آن لعنت است که در بارگاه خداوند به جای این که به او زنده شود عمر طولانی من‌ذهنی‌اش را طلب می‌کند. مدام می‌خواهد چیزها را به خودش اضافه کند تا عمر من‌ذهنی‌اش زیاد شود. همان‌طور که شیطان در پیشگاه خداوند به جای اینکه تسلیم شود از خداوند عمر طولانی خواست.

از خدا غیر خدا را خواستن
ظنّ افزونی ست و گلی کاستن

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

از خداوند غیر از زنده شدن به او یعنی چیزهای ذهنی و همانیدگی‌ها را خواستن، فقط خیال و توهم بدست آوردن زندگی و طلب کردن سود یا همانیدگی بیشتر است، اما در واقع از دست دادن زندگی و ایجاد درد بیشتر است و سبب می‌شود به خدا زنده نشویم.

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس
چو در سراچه ترکیب تخته بند تنم

-حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۳۴۲

وقتی من به‌عنوان هشیاری و امتداد خدا، در ذهن با چیزهای این جهانی همانیده شده و بر روی تخته ذهن میخ کوب شدم، نمی‌توانم در فضای یکتایی پرواز کنم.

ما بیابان عدم گیریم هم در بادیه
در وجود این جمله بند و در عدم چندین گشاد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۳۴

ما در حالیکه در بادیه، بیابان به ظاهر آباد ذهن هستیم؛ فضا را می‌گشاییم بیابان عدم را که برای ذهن ناخوشایند است انتخاب می‌کنیم؛ چرا که در ذهن یعنی جایی که ما همانیده شده و حس وجود می‌کنیم این همه بند همانیدگی و درد است و در فضاگشایی و عدم، گشایش و آزادی است.

این عدم دریا و ما ماهی و هستی همچو دام
ذوق دریا کی شناسد هر که در دام اوفتاد؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۳۴

این عدم، فضای گشوده شده دریاست و ما به عنوان هشیاری ماهی هستیم و هستی یعنی ذهن مانند دام است
و کسی که در دام ذهن و همانیدگی‌ها افتاده است ذوق دریای عدم را نمی‌تواند بشناسد.

-با تشکر: لیلا



خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و غزلیات دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۰ گنج حضور، بخش سوم

هر که اندر دام شد از چار طبع او چارمیخ
دان که روزی می‌دوید از ابلهی سوی مراد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۳۴

هر کسی که از چهار طبع خود (جسم، فکر، هیجان و جان جسمی) به تخته این دنیا چار میخ و کوبیده شده، به این دلیل است که از روی ابلهی و نادانی، در هر لحظه به سوی یک همانیدگی دویده و به دام ذهن افتاده است.

چشم چون نرگس فروبندی که چی؟
هین عصام کش که کورم ای اچی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۰

اچی: برادر. چرا چشمِ عدمِ خود را با همانیده شدن با چیزهای این جهانی، فرو می‌بندی، با چشم من ذهنی می‌بینی، خود را به کوری می‌زنی و می‌گویی: برادر، من نابینا هستم، عصاکش من شو و راه را نشانم بده.

وآن عصاکش که گزیدی، در سفر
خود ببینی باشد از تو کورتر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۱

اما اگر خوب دقت کنی خواهی دید آن عصاکشی که انتخاب کرده‌ای، یک من‌ذهنی دیگری است که از تو نابیناتر است. در حقیقت در اثر هم‌هویت شدن و داشتن من‌ذهنی، از من‌ذهنی دیگری تقلید می‌کنی.

دست، کورانه بحبل الله زن
جز بر امر و نهی یزدانی متن

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۲

به جای تقلید کورکورانه از من‌های ذهنی، همچون نابینایان دست به ریسمان خدا، فضای گشوده شده، بزن و جز به امر و نهی الهی و خرد و شادی او، به هیچ چیز تمسک مجو.

قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۳
 -«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...»
 «و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید...»

چیست حَبْلُ اللَّهِ؟ رها کردن هوا
 کین هوا شد صرصری مر عاد را

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۳
 -صرصر: تند باد

ریسمان خدا چیست؟ رها کردن خواسته‌های من‌ذهنی و همانیدگی‌ها با فضاگشایی؛ زیرا خواستن و عقل من‌ذهنی، موجب شد که قوم عاد (تمثیلی از همه انسان‌ها)، دچار تندباد یعنی مصیبت‌های همگانی شوند.

خلق در زندان نشسته، از هواست
مرغ را پرها ببسته، از هواست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۴

انسان‌ها به دلیل خواسته‌های من‌ذهنی‌شان در زندان ذهن گیر افتاده و بال پرواز عدمشان بسته شده است. همچون پرندگان که به دلیل حرص، طمع و همانیده شدن با دانه، وارد دام می‌شوند و بال و پرشان بسته می‌شود.

ماهی اندر تابه گرم، از هواست
رفته از مستوریان شرم، از هواست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۵

-مستور: پاکدامن

ماهی نیز به دلیل طمع و حرص خود به قلاب ماهیگیری گیر افتاده و بعد در ماهی تابه سوزان، بریان می شود؛ افراد پاکدامن نیز به دلیل من ذهنی و امیال نفسانی، ابرویشان می رود.

خشم شحنة، شعله نار، از هواست
چارمخ و هیبت دار، از هواست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۶

-شحنة: داروغه، مأمور

شعله ور شدن خشم داروغه به دلیل سرپیچی مردم از قوانین، هوا و خواسته های ذهنی شان است، یعنی برخی از مردم به حدود قانونی خود قانع نیستند لذا دچار مجازات می شوند. همچنین به چوبه ترس آور اعدام گرفتار شدن نیز به دلیل هواها و خواسته های من ذهنی است.

شَحْنَه اجسام دیدی بر زمین
شَحْنَه احکامِ جان را هم بین

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۷

همان طور که شحنة و داروغه‌های این جهانی، مقررات و مجازات و تنبیه ذهنی را مشاهده کردی، داروغه فضای یکتایی را نیز مشاهده کن که اگر مرکز را عدم نکنی، در برابر قوانین قضا و کن فکان الهی مقاومت و ستیزه نمایی، تنبیه می‌شوی.

روح را در غیب، خود اشکنجه‌هاست
لیک تا نجهی، شکنجه در خفاست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۸

روح و هشیاری انسان من ذهنی، به دلیل خواهش‌های نفسانی و خواست ذهن، در عالم غیب، شکنجه می‌شود. اما تا وقتی که از این دردها رها نشده‌ای، این شکنجه‌ها از نظر تو پوشیده است و خیال می‌کنی وجود ندارد.

چون رهیدی، بینی اشکنجه و دمار
زانکه ضد از ضد گردد آشکار

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۹

اگر از دردهای من ذهنی رهیدی تازه می فهمی که در در گذشته چقدر شکنجه می شدی. دائماً می مردی و زنده می شدی، چرا که ضد از ضد آشکار می شود. به عبارت دیگر اگر فضای درون را باز کنیم و از همانیدگی ها و از دردهایمان مانند ترس، حسادت، کینه، رنجش، خشم، اضطراب و احساس گناه، حالت جدایی و همچنین سیری ناپذیری خود رها شویم تازه می فهمیم، چه دردی می کشیدیم و تحت چه فشار و شکنجه ای بوده ایم.

آنکه در چه زاد و در آب سیاه
او چه داند لطف دشت و رنج چاه؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۰۰

به عنوان مثال کسی که در چاه ذهن و آب همانیدگی‌ها زاده شده باشد و هیچ چیزی جز درد و هشیاری جسمی ندیده باشد؛ از دشت، صحرا و فضای گشوده شده عدم و رنج ماندن در چاه ذهن چه می‌داند؟

چون رها کردی هوا از بیم حق
در رسد سغراق، از تسنیم حق

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۰۱

—سغراق: پیاله

—تسنیم: چشمه‌ای در بهشت

هرگاه از ترس و ملاحظه خدا و از روی ادب، خواستن بر اساس من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را رها کردی، شراب الهی، شادی بی‌سبب و خرد زندگی از چشمه لایزال الهی به نزد تو می‌آید.

کوری کوران، ز رحمت دور نیست
کوری حرص است، کآن معذور نیست

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۷۰۶
البته کسی که چشمان ظاهری اش نمی بیند از رحمت و لطف خدا بی بهره نمی ماند. ولی کسی که چشم دلش بر اثر همانیدگی ها و حرص و طمع کور شده باشد، عذرش پذیرفتنی نیست.

چارمیخ شه ز رحمت دور نی
چارمیخ حاسدی مغفور نی

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۷۰۷
–حاسدی: با یای مصدری، به معنی حسادت کردن
کسی که مدتی به اندازه کافی همانیده شود، مجازات و درد هشیاران به بکشد و آگاهانه از آن رها شود، از لطف و رحمت خدا دور نیست. ولی کسی که عمداً و دانسته از روی تقلید همانیده می شود و حرص می ورزد، از رحمت خدا نصیبی نخواهد برد.

برگنم من میخ این منحوس دام
از پی کامی نباشم تلخ کام

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۲

من میخ و بنیاد این دام ذهن و هم‌هویت‌شدگی‌ها را بر می‌گنم و به خاطر ارضا شدن نیاز و حرص من‌ذهنی و رسیدن به یک همانیدگی، تلخ کام و بدبخت نمی‌شوم.

بسُکُل این حَبلی که حِرصِ است و حسد
یاد کن فی جیدها حبلُ مسد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۴

-بسُکُل: بگسل، پاره کن
-حبل: ریسمان

این ریسمانی را که از حرص و حسد من‌ذهنی ساخته شده است، پاره کن و آیه «و بر گردن ریسمانی از لیف خرما دار» را بارها بخوان. قرآن کریم، سوره لهب (۱۱۱)، آیه ۵ «فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ»
«و بر گردن ریسمانی از لیف خرما دارد.»

ما را اسیر کردی، آماره را امیری
ما را امیر گردان، او را غلام گردان

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۳

—آماره: امر کننده

خدایا ما را با فکرهای همانیده، در ذهن اسیر کرده‌ای و من‌ذهنی که ما را به این سو و آن سو می‌کشد، امیر و فرمانروای ما شده است. به مرکز ما بیا و با عدم کردن مرکز، ما را امیر و فرمانده گردان و من‌ذهنی را در خدمت ما قرار بده تا ذهن بدون همانیدگی خلاق شده و برکت را به جهان جاری کند.

تا بُود کز لطف آن وعده حَسَن
سُست گردد چارمیخِ کفرِ من

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۱۵

تا شاید به لطف آن وعده خوب، کمک و برکتی که از آن فضای گشوده شده می‌آید؛ کفر و عصیان ناشی از همانیدگی‌های من کم شود.

بو که ز آن خوش وعده‌های مُغْتَمِّم
برگشاید قفلِ کفرِ صد منم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۱۶


شاید که به لطف آن وعده‌های غنیمت شمرده‌شده، وعده‌های کمک خداوند، که باید قدرش را بدانیم و ارزش گذاری کنیم، تا قفل کفر بسیار سنگین همانیدگی‌ها گشوده شود که کلید آن در فضای گشوده شده است.

-با تشکر: سمیه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com